

دو فصلنامه علمی پژوهشی کتاب قیم
سال سوم (۱۳۹۲)، شماره هشتم

نقد و بررسی روایات تبعیض نژادی

رسول محمدجعفری^۱

محمدحسن رستمی^۲

مهدی جلالی^۳

چکیده

یکی از حوزه‌هایی که جعل حدیث به آن سرایت کرده، مدح و ذمّ نژادها و اقوام است. از این موضوع - به رغم اهمیتش - تنها به صورت پراکنده در لابه‌لای آثاری چند سخن رفته و پژوهش مستقّلی که با جمع‌آوری روایات، جوانب مختلف آن را واکاود، سامان نیافته است. در این پژوهش، غالب اینگونه روایات گرد آمده و در دو دسته بررسی گردیده‌اند؛ دسته اول این احادیث اساساً، منشأ اسلامی نداشته و از منابع غیر اسلامی به آثار اسلامی راه یافته و طبق محتوای آنها، مبدأ همه نژادها فرزندان نوح (ع) هستند و خطای برخی فرزندان این پیامبر اولوالعزم در تَشعُّبات نژادی، مدخلیت داشته است. دسته دوم حاصل برخوردها و اصطکاک‌هایی است که در درون جامعه اسلامی، میان اقوام و نژادها پیش آمده و علیه یکدیگر حدیث وضع کرده‌اند.

واژگان کلیدی: روایات، احادیث موضوع، نژاد، اسناد، تبعیض.

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسؤول) / rasulmohamadjafari@yahoo. com

۲. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد / rostami@um. ac. ir

۳. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد / a. jalaly@um. ac. ir

طرح مسأله

تفاوت انسان‌ها در رنگ، نژاد، قومیت و ملیت یکی از واقعیت‌های غیر قابل انکار جوامع بشری است. قرآن کریم این پدیده را از نشانه‌های خداوند برمی‌شمارد: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ﴾ (الروم: ۲۲/۳۰) و غایت را شناسایی افراد از یکدیگر بیان می‌دارد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...﴾ (الحجرات: ۱۳/۴۹)؛ اما در این بین، برخی به بهانه این تفاوت‌ها، بر هموعان خود، فخرفروشی و آنان را از حقوق انسانی محروم و به انواع تبعیض‌ها محکوم می‌کنند. قوم عرب نیز این چنین بوده است. آنان قبل از اسلام، شعار «أَنْصُرُ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا» (میدانی، ۱۳۶۶، ص ۲۹۷): «برادرت را - ظالم باشد یا مظلوم - یاری کن» سر می‌دادند و پس از اسلام، نه تنها مانند دوران جاهلیت، به قبیله خود فخرفروشی می‌کردند، بلکه فخر نژادی را نیز به آن افزودند (امین، بی تا «الف»، ج ۱، ص ۲۰).

آنان برای مشروعیت دادن به بینش و منش نژادپرستانه خود، احادیث برساخته فراوانی در مذمت نژادها و اقوام به پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) نسبت دادند که مقابله به مثل اقوام مذمت شده را به دنبال داشته است. ضرورت شناسایی و نقد این احادیث زمانی دو چندان خواهد بود که واقف باشیم نه تنها کتاب‌های روایی، تفسیری و تاریخی، آکنده از آنها هستند، بلکه احیاناً، در میان توده مردم نیز چونان احادیث صحیح، نقل می‌شود.

مقدمه

طبق نص قرآن کریم، پیامبر (ص) وظیفه تبیین این کتاب را بر عهده داشت: ﴿... وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (النحل: ۱۶/۴۴)؛ این تبیین در قالب اقوال و افعال و تقریر آن حضرت بود. در این میان، سودجویان، منافقان، یهودیان و مسیحیان نومسلمان و غیر اینان سخنان از پیش‌ساخته‌ای را به پیامبر (ص) نسبت دادند؛ دامنه این مجعولات تا آنجا ادامه یافت که آن حضرت حتی در حیات مبارک خود زبان اعتراض گشود و واضعان و جاعلان را به آتش دوزخ وعده داد (فیض‌الاسلام، ۱۳۸۰، ص ۶۶۵). علی‌رغم اعتراض و وعید پیامبر اکرم (ص) جریان وضع پس از رحلت ایشان ادامه یافت و گروه‌های مختلف با انگیزه‌های متفاوت به حدیث جعل پرداختند.

تبعیض نژادی از جمله انگیزه‌های جعل حدیث بود (دروزه، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۱۱). اندیشه تبعیض نژادی متضمن تفوق انسانی بر انسان دیگر و یا گروهی بر گروه دیگر به واسطه ویژگی‌ها و خصوصیات ذاتی و غیر اکتسابی - مانند رنگ پوست، زبان، نژاد، استعدادها و خدادادی، قومیت و ملیت است و امروزه با عناوینی چون نازیسم، فاشیسم، صهیونیسم و آپارتاید، در نقاط مختلف کره زمین ظهور دارد.

روایات نژادپرستانه در جوامع روایی، بویژه در منابع عامه و کتب تاریخی متعدد، فراوان وجود دارد. با تتبعی که در آنها صورت پذیرفت، می‌توان احادیثی را که به پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) در مذمت و تقبیح یا مدح و تحسین نژادها و قومیت‌ها نسبت داده شده، به دو بخش کلی دسته‌بندی کرد:

۱) احادیث نژادی؛ طبق مفاد اغلب این دسته از احادیث، نژادهای کنونی انسان‌ها ریشه در فرزندان حضرت نوح پیامبر (ع) دارد؛

۲) احادیث قومیتی؛ در این دسته از روایات، احادیثی در مدح و ذم اقوام مختلف به دلایل سیاسی و اجتماعی جعل و نقل شده است.

در این پژوهش، ابتدا روایات مشعر به تبعیض، نقل و سپس، از نظر سند و محتوا، بررسی و ارزیابی شده‌اند و چنان‌که خواهد آمد، تمام این احادیث از نظر سند، بر پایه معیارهای رجالی و درایه‌ای، ضعیف و از نظر محتوا نیز با آیات و روایات، ناسازگار هستند.

۱. احادیث نژادی

این روایات به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱-۱. روایات خطای فرزندان نوح (ع)

روایاتی در منابع فریقین نقل شده که براساس آنها سرچشمه نژادهای انسانی، فرزندان نوح (ع) بوده‌اند و در تقسیم نژادی به وجود آمده، خطای فرزند و یا فرزندان نوح (ع) نقش داشته است:

الف) شیخ صدوق در علل الشرائع با سند خود از امام هادی (ع) نقل کرده است: «نوح (ع) ۲۵۰۰ سال عمر کرد؛ روزی در کشتی خوابیده بود، باد وزیدن گرفت و لباس وی را کنار زده و عورت ایشان نمایان گشت؛ حام و یافث از این منظره به خنده افتادند؛ ولی سام (ع) آنان را منع کرد. هرگاه باد لباس نوح (ع) را کنار می‌زد، سام می‌پوشاند ولی حام و یافث آن قسمت را

دوباره آشکار می‌کردند. نوح (ع) بیدار شد و آنان را در حال خنده دید؛ جویای ماجرا شد. سام ایشان را در جریان حادثه قرار داد. نوح (ع) دست خود را به سوی آسمان بلند و دعا کرد: خدایا در نطفه‌ی حام تغییری ایجاد کن تا فقط سودان (سیاه پوست) از وی متولد شوند؛ خدایا در نطفه‌ی یافت تغییری ایجاد کن تا ترک، سقالبه، یاجوج و ماجوج و چینی از وی زاده شوند (و خداوند دعای حضرت نوح را اجابت کرد). از این رو، همه‌ی سودان‌ها فرزندان حام، و همه‌ی ترک‌ها، سقالبه، یاجوج و ماجوج و چینی‌ها فرزندان یافت و همه‌ی سفیدها فرزندان سام هستند. نوح (ع) به حام و یافت فرمود: خداوند فرزندان شما را تا قیامت برده فرزندان سام قرار دهد؛ زیرا او در حق من نیکی کرد و شما جفا کردید و تا دنیا باقی است، نشانه‌ی جفا در فرزندان شما و نشانه‌ی نیکی در فرزندان سام نمایان خواهد بود»^۱ (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۱، صص ۳۱-۳۲).

مرحوم طبرسی (ره) پس از نقل حدیث، می‌افزاید: «أبو جعفر بن بابویه قمی (شیخ صدوق) - رَحِمَهُ اللهُ - گوید: وجود نام یافت در این روایت، ناآشناست و من آن را جز از این طریق روایت نکرده‌ام و در تمام روایاتی که به این مضمون روایت کرده‌ام تنها حام به کشف عورت پدر خندیده است و سام و یافت حضور نداشتند و زمانی که آنان مطلع می‌شوند، با خود، لباسی برداشته و عقب عقب، به سوی پدر رفته و لباس را بر او می‌افکنند؛ وقتی نوح (ع) از خواب بیدار می‌شد، خداوند او را از رفتار حام آگاه ساخت؛ پس از آن، نوح (ع) حام را لعن و نفرین می‌کند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۶۷۱).

ب) یعقوبی در تاریخ خود، پس از نقل ماجرای فروکش کردن طوفان و به گِل نشستن کشتی نوح (ع) گزارش می‌کند: «سپس نوح به زراعت و تاک‌نشانی و عمران زمین پرداخت. در

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيُّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيَّ (ع) يَقُولُ: «عَاشَ نُوحٌ (ع) الْفَيْنَ وَحَمْسِمَائَةَ سَنَةً وَكَانَ يَوْمًا فِي السَّفِينَةِ نَائِمًا فَهَبَّتْ رِيحٌ فَكَشَفَتْ عَنْ عَوْرَتِهِ فَصَحِكَ حَامٌ وَ يَافِثُ فَزَجَرَهُمَا سَامٌ (ع) وَ نَهَاهُمَا عَنِ الضَّحْكِ وَ كَانَ كُلَّمَا غَطَّى سَامٌ شَيْئًا تَكْشِفُهُ الرِّيحُ كَشَفَهُ حَامٌ وَ يَافِثُ فَاتَّبَعَهُ نُوحٌ (ع) فَرَأَاهُمَا وَ هُمَا يَضْحَكُونَ فَقَالَ مَا هَذَا فَأَخْبَرَهُ سَامٌ بِمَا كَانَ فَرَفَعَ نُوحٌ (ع) يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ يَدْعُو وَيَقُولُ اللَّهُمَّ غَيِّرْ مَاءَ صُلْبِ حَامٍ حَتَّى لَا يُولَدَ لَهُ إِلَّا سُودَانٌ اللَّهُمَّ غَيِّرْ مَاءَ صُلْبِ يَافِثٍ فَغَيَّرَ اللَّهُ مَاءَ صُلْبِهِمَا فَجَمِيعُ السُّودَانِ حَيْثُ كَانُوا مِنْ حَامٍ وَ جَمِيعُ التُّرُكِ وَ السَّقَالِبَةِ وَ يَاجُوجَ وَ مَا جُوجَ وَ الصِّينِ مِنْ يَافِثٍ حَيْثُ كَانُوا وَ جَمِيعُ الْبَيْضِ سِوَاهُمْ مِنْ سَامٍ وَ قَالَ نُوحٌ (ع) لِحَامٍ وَ يَافِثٍ: جَعَلَ اللَّهُ ذُرِّيَّتُكُمَا حَوْلًا لِدُرِّيَّةِ سَامٍ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِأَنَّهُ بَرِّي وَ عَقَقْتُمَانِي فَلَا زَالَتْ سِمْةٌ عَفُوقَكُمَا لِي فِي ذُرِّيَّتِكُمَا ظَاهِرَةٌ وَ سِمْةُ الْبَرِّ بِي فِي ذُرِّيَّةِ سَامٍ ظَاهِرَةٌ مَا بَقِيَتِ الدُّنْيَا».

یکی از روزها نوح خوابیده بود که جامه از تن او دور گردید و فرزندش حام بر پدر خندید و برادرانش را نیز آگاه نمود. پس سام و یافث جامه‌ای برداشتند و روی برگشته نزد پدر آمدند و جامه را بر تن او انداختند و چون نوح از خواب بیدار گشت و از آنچه گذشته بود آگاه شد بر کنعان بن حام نفرین کرد نه بر حام که قبط و حبشه و هند از فرزندان اویند» (یعقوبی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۴).

در این گزارش، زمان وقوع حادثه بعد از طوفان و استقرار بر زمین است و فرزند نفرین شده نیز کنعان بن حام است.

ج) حاکم در «مستدرک» آورده است: «ابن مسعود آیه ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ﴾: «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم» (نوح: ۱/۷۱) را قرائت کرد و گفت: نوح در حال شستشوی بدن خود بود، متوجه شد فرزندش به او نگاه می‌کند؛ به او گفت آیا (شرم نمی‌کنی) در این حالت، به من نگاه می‌کنی؟ خداوند رنگ پوستت را خوار گرداند! فرزند نوح سیاه شد و لذا او پدر سودان‌ها (سیاه‌پوست‌ها) است». حاکم پس از نقل حدیث، گوید: «این حدیث صحیحی است که بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند»^۱ (حاکم نیسابوری، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۴۶).

ابن عساکر این حدیث را با سند خود نقل کرده است^۲ (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۶۲، ص ۲۷۸).

در این روایت، زمان حادثه و فرزند نفرین شده نوح (ع) معلوم نیست.

۱-۱-۱. بررسی اسناد و ارزیابی محتوای روایات

از نظر سند؛ در سند روایت شیخ صدوق، «سهل بن زیاد آدمی» قرار دارد که علمای رجال وی را تضعیف کرده‌اند (ابن‌غضائری، ۱۴۲۲، ص ۶۷/طوسی، ۱۴۰۴، ص ۲۲۸/نجاشی، ۱۴۱۶، ص ۱۸۵/خویی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۳۵۶). بعلاوه، برخی از محققان دو روایت دیگر را با این سند نقد کرده و احتمال ساختگی بودن سه روایت را از سوی یک نفر بعید نمی‌دانند (سلطانی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۱۷۱).

۱. حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ عَيْسَى الْحَيْرِيُّ، ثنا مُسَدَّدُ بْنُ قَطَنِ، ثنا عُمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، ثنا وَكَيْعٌ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْبَةَ وَهُوَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ: «أَنَّ ذَكَرَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ﴾ (نوح: ۱/۷۱) فَذَكَرَ أَنَّ نُوحًا اغْتَسَلَ فَرَأَى ابْنَهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: أَتَنْظُرُ إِلَيَّ وَأَنَا اغْتَسَلْتُ حَارَّ اللَّهِ لَوْثِكَ. قَالَ: فَاسْوَدَّ، فَهُوَ أَبُو السُّودَانَ». هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادِ وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ.

۲. «حَدَّثَنَا أَبِيْنَا وَكَيْعٌ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَسْبَةَ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ نُوحًا اغْتَسَلَ فَرَأَى ابْنَهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ...».

گزارش یعقوبی طبیعتاً، فاقد سند است و علی‌رغم تتبع فراوان در جوامع روایی، شاهدی برای آن یافت نشد.

روایت حاکم نیشابوری؛ اولاً، «موقوف» است و ثانیاً، «محمد بن عبدالرحمن» تضعیف شده است (صالحی شامی، ۱۴۱۴، ج ۱، صص ۳۱۶-۳۱۷). فتنی نیز در کتاب «تذکره الموضوعات» روایت را جعلی دانسته و اظهار داشته شروط صحیحین در این حدیث موجود نمی‌باشد (فتنی، بی‌تا، ص ۱۱۳). روایت ابن عساکر همان سند حاکم را دارد، با این تفاوت که «ابن ابی‌نسبه» تصحیف «ابن ابی‌لبیبه» باید باشد و نیز راوی اول - که به او اشاره نشده - «ابن مسعود» است.

اما از نظر محتوا؛ به روایت شیخ صدوق نقدهای زیر وارد است:

(۱) «در این روایت، صقلاب‌ها که همان اسلاوها هستند^۱ با چینی‌ها و ترک‌ها هم نژاد تصور شده‌اند؛ درحالی‌که بدون تردید اینان نژادهای گوناگون هستند و حداقل بین نژاد اسلاو و چین فرق اساسی وجود دارد» (سلطانی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۱۷۱)؛

(۲) در متن حدیث آمده است: «فَأَنْتَبَهَ نُوحٌ (ع) فَرَأَهُمْ وَ هُمْ يَضْحَكُونَ» جمله «هم یضحکون» دلالت بر جمع دارد درحالی‌که دو نفر در حال خنده بودند و باید جمله چنین می‌بود: «هُمَا يَضْحَكَانِ»؛

(۳) یقیناً، تمام کسانی که با نوح (ع) سوار کشتی شده بودند انسان‌های صالح بودند؛ زیرا فرمان الهی را اطاعت کرده و با اجابت دعوت پیامبر خود از عذاب رهیده بودند. بنابراین، چنین رفتاری هرگز زیننده آنان نمی‌تواند باشد؛

(۴) اگر بپذیریم فرزندان نوح (ع) مرتکب این خطا شده‌اند، چرا باید فرزندان آنان تا روز قیامت مجازات شده و غلام و برده فرزندان سام باشند؟ قرآن می‌فرماید: ﴿لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (الأنعام: ۱۶۴ / ۷؛ الإسراء: ۱۷ / ۱۵؛ فاطر: ۳۵ / ۱۸؛ الزمر: ۳۹ / ۷؛ النجم: ۵۳ / ۳۸): «هیچ بار بردارنده‌ای بار [گناه] دیگری را بر نمی‌دارد».

۱. صقالبه با صاد و قاف و این کلمه معرب (مسلاو) است که در ایران آنرا (اسلاو- اسلو) گویند و اسلاو تیره‌ایست از آریا که روس، بلغار، لت و لیتوانی و غالب ساکنین سواحل دریای بالتیک و غیره از نژاد آن است (ابن العبری، ۱۳۷۷، ص ۴۴۶).

۵) از فحوای روایت، چنین به نظر می‌آید که نسل بشر به فرزندان نوح (ع) منتهی می‌شود؛ حال آن که آیات قرآن و پاره‌ای از روایات، خلاف آن را بیان می‌دارند: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ (هود: ۴۰ / ۱۱): «تا آنگاه که فرمان ما در رسید و تنور فوران کرد، فرمودیم: در آن [کشتی از هر حیوانی یک جفت، با کسانت - مگر کسی که قبلاً، درباره او سخن رفته است - و کسانی که ایمان آورده‌اند، حمل کن و با او جز [عده] اندکی ایمان نیاورده بودند.» جمله: ﴿وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ به معنای این است که مؤمنان قوم خود - و نه خویشان - را سوار کشتی کن؛ بنابراین، منظور از «قوم»، خویشان نمی‌تواند باشد؛ زیرا پیشتر آنان را با «وَأَهْلَكَ» یاد کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۲۷).

از امام باقر (ع) روایت شده است: «حق، نبوت، کتاب آسمانی و ایمان در خاندان نوح (ع) باقی ماند و تمام فرزندان آدم (ع) در زمین، از فرزندان نوح (ع) نیستند»^۱ (قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۲۲۳). همچنین از امام رضا (ع) نقل شده است که فرمود: «زمانی که نوح (ع)، فرزندان و پیروان او از کشتی بر زمین فرود آمدند هشتاد نفر بودند، در محل فرود شهری ساختند و آن را ثمانین (هشتاد) نامیدند؛ زیرا تعدادشان هشتاد نفر بود»^۲ (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۰).

بر گزارش یعقوبی و روایت‌های حاکم و ابن عساکر، نقد سومی نیز وارد است: و آن این که صدر و ذیل گزارش یعقوبی دارای تناقض است؛ زیرا در صدر گزارش آمده حام خطا را مرتکب گردیده و در انتهای آن، حام مبرا شده و خطا به فرزند وی، کنعان نسبت داده شده است.

۱-۱-۲. خاستگاه روایات نژادی

به نظر می‌رسد این دسته از روایات از منابع غیر اسلامی وارد جوامع روایی و کتب تاریخی شده باشند. در تورات کنونی - که به تحریف مبتلا گردیده است - داستان نوح (ع) با فرزندانش چنین گزارش شده است: «سه پسر نوح که از کشتی خارج شدند، سام و حام و

۱. «الْحَقُّ وَالنُّبُوَّةُ وَالْكِتَابُ وَالْإِيمَانُ فِي عَقِبِهِ وَكَيْسَ كُلُّ مَنْ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ وُلْدِ نُوحٍ».

۲. عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ قَالَ الرَّضَا (ع): «لَمَّا هَبَطَ نُوحٌ (ع) إِلَى الْأَرْضِ كَانَ هُوَ وَوَلَدُهُ وَمَنْ تَبِعَهُ ثَمَانِينَ نَفْسًا فَبَنَى حَيْثُ نَزَلَ قَرْيَةً فَسَمَّاها قَرْيَةَ الثَّمَانِينَ لِأَنَّهُمْ كَانُوا ثَمَانِينَ».

یافت بودند (حام پدر قوم کنعان است). همه ملل دنیا از سه پسر نوح به وجود آمدند. نوح به کار کشاورزی مشغول شد و تاکستانی غرس نمود.

روزی که شراب زیاد نوشیده بود، در حال مستی در خیمه‌اش برهنه خوابید. حام، پدر کنعان برهنگی پدر خود را دید و بیرون رفته به دو برادرش خبر داد. سام و یافث با شنیدن این خبر، ردایی روی شانه‌های خود انداخته، عقب عقب به طرف پدرشان رفتند تا برهنگی او را نبینند. سپس، او را با آن ردا پوشانیدند.

وقتی نوح به حال عادی برگشت و فهمید که حام چه کرده است، گفت: کنعان ملعون باد! برادران خود را بنده بندگان باشد. خداوند، سام را برکت دهد و کنعان بنده او باشد. خدا یافث را برکت دهد و او را شریک سعادت سام گرداند و کنعان بنده او باشد» (تورات، سفر پیدایش، باب نهم، شماره ۱۹-۲۷).

آنچه در تورات آمده، مانند گزارش یعقوبی دارای تناقض صدر و ذیل است: در صدر گزارش آمده حام پدر کنعان خطا را مرتکب شده است و در انتهای آن، کنعان نفرین شده است؛ بنابراین، کاملاً واضح است منبع یعقوبی - بی‌واسطه یا باواسطه - تورات بوده است. ابن قتیبه نیز گزارش خود را صریحاً، با اشاره به تورات نقل کرده است تا آنجا که حتی مانند تورات به شرب خمر نوح (ع) نیز اشاره کرده است (ابن قتیبه، ۱۹۹۲، ص ۲۵).

با مقایسه تورات و روایت شیخ صدوق - بویژه با افزودن توضیحات امین الاسلام طبرسی - شائبه تأثر این روایت نیز از تورات بسیار تقویت می‌شود.

۱-۲. روایات بی‌ارزش انگاری فرزندان نوح (ع)

در این دسته از روایات، سخنی از خطای فرزندان نوح (ع) به میان نیامده؛ اما در آنها بی‌ارزشی و یا کم‌ارزشی نژادهای منشعب از حام و یافث بیان می‌گردد. دو روایت در تاریخ طبری با چنین مضمونی وجود دارد:

الف) در روایت اول، به انشعاب نژادی و بی‌خیری برخی فرزندان نوح (ع) اشاره شده است: «سعید بن مسیب گوید: نوح صاحب سه فرزند: سام، حام و یافث گردید و از هر یک از آنان، سه قوم پدید آمد؛ از سام، عرب، فارس و روم؛ همه این اقوام دارای خیر هستند. از

یافت، ترک، صفالبه و یاجوج و ماجوج؛ همه این اقوام بی‌خیر هستند و از حام، قبط، سودان و بربر^۱ (طبری، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۴۵).

ابن عساکر سه حدیث با سندی نسبتاً مشابه و مضمونی یکسان، نقل کرده است^۲ (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۶۲، صص ۲۷۷-۲۷۸)؛ با این تفاوت که در سند دو روایت اول، «سعید بن مسیب» حدیث را از «أبوهریره» از پیامبر (ص) نقل می‌کند و در آن، فرزندان حام نیز بدون خیر یاد شده‌اند.

ب) در روایت دوم طبری؛ از انشعاب نژادی و مشخصه‌های فیزیکی و ظاهری نژادها، نفرین نوح (ع) بر حام و بردگی فرزندان حام سخن به میان آمده است: «همه سیاهان دارای موی فر از حام و همه درشت‌چهره‌های ریزچشم از یافت و همه زیبارویان زیبامو از سام متولد شدند و نوح (ع) حام را نفرین کرد که موی فرزندانش از گوش‌ها نگذرد و هر جا با فرزندان سام برخورد کردند، فرزندان سام آنان را به بندگی گیرند»^۳ (طبری، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۴۵/ ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۶۲، صص ۲۷۸-۲۷۹).

۱. «حَدَّثَنِي عِمْرَانُ بْنُ بَكَّارٍ الْكَلَاعِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عِيَّاشٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيْبِ يَقُولُ وَلَدَ نُوحٌ ثَلَاثَةٌ وَوَلَدَ كُلُّ وَاحِدٍ ثَلَاثَةٌ سَامٌ وَحَامٌ وَيَافِثٌ فَوَلَدَ سَامٌ الْعَرَبَ وَفَارِسَ وَالرُّومَ وَفِي كُلِّ هَؤُلَاءِ خَيْرٌ وَوَلَدَ يَافِثٌ الثُّرُكُ وَالصَّفَالِيَّةَ وَيَاجُوجَ وَمَاجُوجَ وَكَيْسَ فِي وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ خَيْرٌ وَوَلَدَ حَامٌ الْقِبْطَ وَالسُّودَانَ وَالْبُرْبَرَ».

۲. أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ الْفَرُضِيُّ أَنَا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ طَلَابٍ أَنَا أَبُو بَكْرٍ ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ أَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ بَشِيرِ الزُّبَيْرِيِّ، الْمَعْرُوفُ بِالْعَكْرِيِّ نَا أَبُو أُمَيَّةَ نَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ سِنَانَ نَا يَزِيدُ بْنُ سِنَانَ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): ...

أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ زَاهِرُ بْنُ طَاهِرٍ قَالَ قَرِئَ عَلَيَّ أَبِي عَثْمَانَ الْبَحِيرِيُّ أَخْبَرَنَا جَدِّي أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْبَحِيرِيِّ أَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حَمْدُونَ بْنِ خَالِدٍ حَدَّثَنِي أَبُو فَرَوَةَ يَزِيدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ سِنَانَ الرَّهَآوِيُّ نَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ نَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): ...

أَخْبَرَنَا أَبُو الْبَرَكَاتِ بْنُ الْمُبَارَكِ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ خَيْرُونَ أَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ ابْنُ مُحَمَّدٍ أَنَا أَبُو عَلِيٍّ بْنُ الصَّوَّافِ نَا مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ نَا أَبِي نَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عِيَّاشٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ قَالَ: ...

۳. رُوِيَ عَنْ ضَمْرَةَ بْنِ رَبِيعَةَ عَنْ ابْنِ عَطَاءٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «وَلَدَ حَامٌ كُلُّ أَسْوَدٍ جَعْدُ الشَّعْرِ وَوَلَدَ يَافِثٌ كُلُّ عَظِيمِ الْوَجْهِ صَغِيرِ الْعَيْنَيْنِ وَوَلَدَ سَامٌ كُلُّ حَسَنِ الْوَجْهِ حَسَنِ الشَّعْرِ قَالَ وَدَعَا نُوحٌ عَلَى حَامٍ أَلَّا يَعْدُوَ شَعْرًا وَلَدَهُ إِذَا هُمْ وَ حَيْثُ مَا لَقِيَ وَلَدَهُ وَوَلَدَ سَامَ اسْتَعْبَدُوهُمْ».

۱-۲-۱. بررسی اسناد و ارزیابی محتوای روایات

از نظر سند؛ روایت اوّل طبری و روایت سوم ابن عساکر از «یحیی بن سعید» از «سعید بن مسیب» است و «مرسل» محسوب می‌شود؛ اگرچه با ضمیمه کردن به دو روایت مشابه ابن عساکر، می‌توان حدس زد دو روایت را «سعید بن مسیب» از «أبوهریره» از پیامبر (ص) نقل و ارسال سند را ترمیم کرده، با وجود این، سند این روایت‌ها ضعیف است؛ زیرا در نقل اوّل طبری و سوم ابن عساکر، «اسماعیل بن عیاش» قرار دارد؛ وی عالم اهل شام بوده و روایات او از غیر شامیان را با الفاظ: «فیه نَظَرٌ، یُغْرِبُ عَنْ ثِقَاتِ الْحِجَازِیِّینَ، خَلَطَ عَنِ الْمَدِیْنِیِّینَ» (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۱، صص ۲۴۰-۲۴۱) تضعیف کرده‌اند. وی روایت را از یحیی بن سعید انصاری - تابعی اهل مدینه - نقل کرده است (همان، ج ۴، ص ۳۷۹). در سند روایت اوّل و دوم ابن عساکر «یزید بن سنان» حضور دارد که یحیی بن معین، أحمد بن حنبل و علی بن مدینی او را تضعیف کرده‌اند و نسائی وی را ترک گفته است (همان، ج ۴، ص ۴۲۷).

روایت دوم طبری علاوه بر اینکه مرسل است، در سند آن «ابن عطاء» و پدرش (عطاء بن ابی مسلم خراسانی) قرار دارند؛ «ابن عطاء» همان «عثمان بن عطاء خراسانی» است که در علم رجال با الفاظ «متروک الحدیث، منکر الحدیث، لیس بثقة و ...» تضعیف شده است (مزّی، ۱۴۰۶، ج ۱۹، ص ۴۴۱)؛ پدر وی نیز روایات خود را از صحابه مرسل نقل می‌کرده و به آفت «نسیان» و «عدم ضبط» دچار بوده است (ابن حجر، ۱۴۰۴، ج ۷، صص ۱۹۰-۱۹۱).

اما از نظر محتوا؛ در روایت اوّل، فرزندان یافث بی‌خیر و برکت یاد شده‌اند و در روایت دوم، نوح (ع) فرزندان حام را نفرین کرده و از خداوند درخواست کرده هرگاه موقعیتی فراهم گردید، فرزندان سام آنان را به یوغ بردگی خود درآورند. در هیچ یک از روایت‌ها، علّت بی‌خیری فرزندان یافث و بردگی فرزندان حام عنوان نشده؛ ولی با توجه به روایات دسته اوّل، می‌توان فهمید خطای مفروض فرزندان نوح (ع) موجبات نفرین ایشان را به دنبال داشته است و بنابراین، اشکالات ۱ و ۴ و ۵ روایات دسته اوّل بر این روایات نیز وارد است.

۱-۳. روایات عام انشعاب نژادی

«روایات عامه» روایاتی هستند که به طور مطلق، از انشعاب نژاد انسان‌ها سخن گفته‌اند:

الف) شیخ صدوق از امام صادق (ع) نقل می‌کند: «نوح (ع) پس از طوفان، پنجاه سال درنگ کرد. (جبرئیل بر وی نازل شد و) گفت: ای نوح، نبوت تو به پایان رسید و روزگارت

به سر آمد. اسم اعظم و میراث علمی و آثار علم نبوتی که با تو است در نظر بگیر و به پسر ت سام، منتقل کن. بعد از نوح (ع)، فرزندان حام و یافث حکومت ظالمانه‌ای بر فرزندان سام تحمیل کردند؛ از این رو، فرزندان سام، علمی را که در اختیارشان بود پنهان کردند. ... اهل سند، هند و حبشه از حام، و عرب و عجم از سام متولد شدند و حکومت علیه آنان بود. فرزندان دانشور سام یکی پس از دیگری، میراث‌دار وصایا بودند تا هود (ع) مبعوث گردید^۱ (صدوق، ۱۴۰۵، صص ۱۳۴-۱۳۵).

ب) در جوامع روایی اهل سنت، احمد بن حنبل و ترمذی روایتی مشعر بر انشعاب نژادها از فرزندان نوح (ع) نقل کرده‌اند: احمد بن حنبل در «مسند» خود، با دو سند از پیامبر (ص) نقل می‌کند: «سام پدر عرب، حام پدر حبشی‌ها و یافث پدر رومیان است»^۲ (ابن حنبل، بی‌تا، ج ۵، صص ۹-۱۰). ترمذی نیز این روایت را با سند خود، از همان راویان احمد بن حنبل نقل کرده است^۳ (ترمذی، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۴۳).

۱-۳-۱. بررسی اسناد و ارزیابی محتوای روایات

در سند روایت شیخ صدوق، «محمد بن سنان» حضور دارد که علمای رجال در توثیق وی اختلاف نظر شدیدی دارند. با فرض وثاقت این راوی، در لغزش و تمایل او به غلو در برهه‌ای از حیاتش، تردیدی نیست و نیز «غلات»، برخی روایات ساختگی خود را به وی استناد می‌دادند، چنانکه برخی از علمای امامیه روایات وی را از موارد خلاف واقع، پیراسته‌اند (ر.ک.

۱. «... حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَعَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ (ع): قَالَ عَاشَ نُوْحٌ بَعْدَ التُّرُولِ مِنَ السَّيِّئَةِ حَمْسِينَ سَنَةً يَا نُوحُ قَدْ اِقْضَتْ نُبُوَّتُكَ وَاسْتَكْمَلْتَ أَبَانِكَ فَانظُرِ الْاسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ التُّبُوَّةِ الَّتِي مَعَكَ فَادْفَعْهَا إِلَيَّ ابْنِكَ سَامٌ. . . قَالَ فَظَهَرَتْ الْجَبْرِئِيَّةُ فِي وُلْدِ حَامٍ وَ يَافِثٍ فَاسْتَحْفَى وَوُلِدَ سَامٌ بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ جَرَتْ عَلَيَّ سَامٌ بَعْدَ نُوحٍ الدَّوْلَةُ لِحَامٍ وَ يَافِثٍ ... وَ وُلِدَ لِحَامٍ السُّنْدُ وَ الْهِنْدُ وَ الْحَبَشُ وَ وُلِدَ لِسَامِ الْعَرَبُ وَ الْعَجَمُ وَ جَرَتْ عَلَيْهِمُ الدَّوْلَةُ وَ كَانُوا يَتَوَارَثُونَ الْوَصِيَّةَ عَالِمٌ بَعْدَ عَالِمٍ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هُودًا (ع)».

۲. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبِي ثنا عَبْدُ الْوَهَّابِ، عَنْ سَعِيدِ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ سَمُرَةَ، أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ (ص) قَالَ: «سَامُ أَبُو الْعَرَبِ، وَحَامُ أَبُو الْحَبَشِ، وَيَافِثُ أَبُو الرُّومِ»، قَالَ أَبِي وَحَدَّثَنَا حُسَيْنٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ قَتَادَةَ، قَالَ: وَحَدَّثَ الْحَسَنُ، عَنْ سَمُرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) كَانَ يَقُولُ: «سَامُ أَبُو الْعَرَبِ، وَيَافِثُ أَبُو الرُّومِ، وَحَامُ أَبُو الْحَبَشِ».

۳. حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُعَاذٍ الْعَقَدِيُّ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي عَرُوبَةَ عَنْ قَتَادَةَ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ سَمُرَةَ عَنِ النَّبِيِّ (ص): قَالَ «سَامُ أَبُو الْعَرَبِ وَحَامُ أَبُو الْحَبَشِ وَيَافِثُ أَبُو الرُّومِ».

عرب و نقی‌زاده، ۱۳۹۰، صص ۱۴۷-۱۶۷). بعید نیست روایت یاد شده یا مربوط به دوره عدم استقامت «محمد بن سنان» باشد و یا غلات به وی نسبت داده باشند. در اسناد روایات احمد بن حنبل و ترمذی، «قتاده» قرار دارد که متهم به تدلیس است (ابن حبان، ۱۳۹۳، ج ۵، صص ۳۲۱-۳۲۲/ ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۴/ ابن حجر، بی تا «الف»، ص ۴۳). از نظر محتوا نیز اشکال پنجم دسته اول روایات، بر آن وارد است.

۲. روایات قومیتی

جریان جعل احادیث قومیتی و ناسیونالیستی از دوران خلافت عباسی آغاز شد (ممتحن، ۱۳۶۸، ص ۵). گفته می‌شود «ظلم‌ها و تبعیض‌های امویان به ظهور نهضت شعوبیه در اواخر عصر اموی منجر گردید؛ نهضتی که در ابتدا منادی تساوی بین اقوام گوناگون جامعه اسلامی بود؛ لکن از مسیر خود منحرف شد و طریق دیگری در فخرفروشی و برتری میان قومیت‌ها اتخاذ کرد. به این نهضت موالی^۱ بسیاری از هر قوم و ملتی پیوستند» (همان، ص ۶). گرچه در این جریان: ایرانی، نبطی، قبطی و اندلسی حاضر بودند و هر یک از جهتی، خود را از عرب، برتر می‌دانستند (امین، بی تا «الف»، ج ۱، ص ۵۹)، ولی اکثریت را ایرانیان تشکیل می‌دادند و زعامت و رهبری این جنبش را بر عهده گرفتند (ممتحن، ۱۳۶۸، ص ۶).

احمد امین معتقد است یکی از ابعاد عرب‌ستیزی شعوبیان جعل حدیث است و عرب برای مقابله با آنان احادیث نژادپرستانه جعل کردند (امین، بی تا «الف»، ج ۱، ص ۷۲)؛ برخلاف احمد امین، برخی از محققان معتقدند: «طرفداران متعصب عرب - که در میانشان راویان اخبار نیز حضور داشتند - علیه شعوبیه حدیث جعل کردند و شعوبیه نیز به مقابله با آنان برخاستند» (ممتحن، ۱۳۶۸، ص ۲۸۶).

به نظر می‌رسد متعصبان عرب شروع کننده این جریان باشند؛ زیرا سپردن مناصب مهم حکومتی به ایرانیان (مستوفی، ۱۳۶۴، ص ۷۹۴) و منزوی شدن عرب اموی همزمان با استقرار دولت بنی‌عبّاس (ابن طباطبا، ۱۴۱۸، ص ۲۰۴) برای عرب پذیرفتنی نبود و از این رو، یکی از ابزارهایی که برای مقابله با شعوبیه و خاصه ایرانیان بهره بردند وضع حدیث بود؛ چنان‌که در دوران خلافت معتصم عباسی و ورود ترکان به عرصه حکومت (امین، بی تا «ب»، ج ۱، ص ۳)،

۱. علامه مجلسی از مطرزی نقل کرده است که موالی به معنای بردگان آزاد شده می‌باشند و چون اکثر آنان غیر عرب بودند، غالباً، به عجم اطلاق می‌شد (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۹، ص ۴۳۹).

علیه آنان چندین حدیث وضع گردید و بعدها نیز که جریان زنگیان پیش می‌آید (همان، ج ۱، ص ۷)، احادیثی در مذمت و تقییح آنان، جعل شد.

۲-۱. جعل احادیث در ذمّ عجم و مدح عرب

احادیثی که به نفع قوم عرب جعل گردید؛ دسته‌ای از آنها در برتری نژاد و زبان و به طور کلی هر آن چیزی بود که به این قوم منتسب است و دسته‌ای در مذمت عجم، زبان غیر عربی و هر آن چیزی بود که به آنان تعلق داشت:

۲-۱-۱. روایات مدح عرب

الف) ترمذی، احمد بن حنبل و حاکم نیشابوری از سلمان نقل کرده‌اند: «پیامبر (ص) به من فرمود: ای سلمان! با من دشمنی مکن؛ چرا که دشمنی با من موجب کفر است. گفتم: ای رسول خدا (ص)! چگونه ممکن است با تو دشمنی کنم درحالی که به وسیله تو، خداوند من را هدایت کرد؟ فرمود: دشمنی تو با عرب، موجب دشمنی با من خواهد شد»^۱ (ترمذی، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۳۸۰/ ابن حنبل، بی تا، ج ۵، ص ۴۴۰/ حاکم نیشابوری، بی تا، ج ۴، ص ۸۶).

ب) ترمذی و احمد بن حنبل از پیامبر (ص) روایت کرده‌اند: «هر که عرب را فریب دهد، در شفاعت من داخل نمی‌شود و محبت من به او نمی‌رسد»^۲ (ترمذی، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۳۸۱/ ابن حنبل، بی تا، ج ۱، ص ۷۲).

ج) شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین»، از شخصی که از زمان پیامبر (ص) تا سال ۳۰۹ هجری زنده بوده و از معمران محسوب می‌شود، روایت «حُبُّ وَ بُغْضُ أَهْلِ يَمَنَ» را از پیامبر

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَزْدِيُّ وَأَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَرْثَدٍ وَوَجِدٌ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو بَدْرٍ شُجَاعُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنْ قَابُوسِ بْنِ أَبِي طَيَّيَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (ص): «يَا سَلْمَانُ لَا تَبْغُضْ فِتْمَارَ دِينِكَ» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ أَبْغُضُكَ وَبِكَ هَدَانَا اللَّهُ قَالَ: «تَبْغُضُ الْعَرَبَ فَتَبْغُضْنِي».

۲. حَدَّثَنَا عَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشِيرٍ الْعَبْدِيُّ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْأَسْوَدِ عَنْ حُصَيْنِ بْنِ عُمَرَ الْأَحْمَسِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ طَارِقِ بْنِ شَهَابٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَنْ غَشَّ الْعَرَبَ لَمْ يَدْخُلْ فِي شَفَاعَتِي وَلَمْ تُنَلَّهُ مَوَدَّتِي».

(ص) گزارش کرده است: «هر کس اهالی یمن را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس اهل یمن را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است»^۱ (صدوق، ۱۴۰۵، صص ۵۴۱ و ۵۴۷).
 (د) در فضیلت زبان عربی نیز احادیث فراوانی جعل گردید؛ از جمله: از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند: «اهل بهشت، اهل آسمان و حاضران در محکمه الهی به زبان عربی، صحبت می‌کنند»^۲ (ابن حبان، بی تا، ج ۲، ص ۱۰۱).
 (ه) از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند: «عرب را به سه دلیل دوست بدارید: من عرب هستم، قرآن به زبان عربی نازل شده است و اهل بهشت به زبان عربی صحبت می‌کنند»^۳ (حاکم نیسابوری، بی تا، ج ۴، ص ۸۷/ طبرانی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۳۶۹).

۲-۱-۱-۱. بررسی اسناد روایات

احادیث پنج‌گانه همگی به ضعف سند مبتلا هستند:

در سند حدیث اول، «شجاع بن الولید» از ضعفا محسوب می‌شود (عقیلی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۱۸۴): در سند حدیث دوم «حصین بن عمر» با الفاظ «منکر الحدیث»، «لیس بشيء» و «واهِ جَدًّا»، قَدْح شده است (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۵۳): راوی حدیث سوم، «علی بن عثمان» (معروف به ابوالدنیا) است که از زمان پیامبر (ص) تا حداقل، عصر شیخ صدوق زنده بوده است، ولی در هیچ یک از کتب اربعه رجالی، اشاره‌ای به وی نشده است. گفته‌اند: وی خضر (ع) و الیاس (ع) را دیده و در جنگ جمل و صفین حاضر بوده، مصاحبت با امام حسن (ع) داشته و امام حسین (ع) را همراهی کرده و از معرکه (کربلا) گریخته است (خویی، ۱۴۱۳،

۱. «حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ خَطَّابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ مُؤَيْدِ الْهُمْدَانِيِّ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي الدُّنْيَا مَعْمَرُ الْمُعَرَّبِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَيًّا وَ مَيِّتًا قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ الْيَمَنِ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ الْيَمَنِ فَقَدْ أَبْغَضَنِي.»

۲. «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَرْقَانَ عَنْ نَافِعِ بْنِ عُمَرَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَالَ: «كَلَامُ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِالْعَرَبِيَّةِ وَ كَلَامُ أَهْلِ النَّارِ بِالْعَرَبِيَّةِ وَ كَلَامُ أَهْلِ الْمَوْقِفِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْعَرَبِيَّةِ.» أَخْبَرَنَا أَحْسَنُ بْنُ سُفْيَانَ قَالَ حَدَّثَنَا حَمِيدُ بْنُ زَنْجُوَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ فَائِدَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَرْقَانَ.»

۳. «حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْمُزَنِّيُّ وَ أَبُو سَعِيدٍ التَّقْفِيُّ فِي آخِرِينَ قَالُوا: تَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْخَضْرَمِيُّ تَنَا الْعَلَاءُ بْنُ عَمْرٍو الْحَنْفِيُّ تَنَا يَحْيَى بْنُ يَزِيدَ الْأَشْعَرِيُّ أَنبَأَ ابْنَ جُرَيْجٍ عَنْ عَطَاءٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَحِبُّوا الْعَرَبَ لِنَلَاثٍ: لِأُمَّيِّ عَرَبِيٍّ وَ الْقُرْآنِ عَرَبِيٍّ وَ كَلَامِ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَرَبِيٍّ.»

ج ۱۳، ص ۹۷). آیه الله خویی می‌فرماید: «اگر مطالب یاد شده صحیح باشد، وی باید محضر امامان را درک کرده باشد و در زمره صحابه آن بزرگواران یاد شود (همان، ج ۱۳، ص ۹۸)؛ در سند حدیث چهارم «عثمان بن قائد» حضور دارد؛ ابن حبان احتجاج به احادیث وی را جایز نمی‌داند (ابن حبان، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۱۰۱) و ذهبی حدیث را «موضوع» دانسته و آفت آن را «عثمان بن قائد» عنوان می‌کند (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۵۱) و فتنی و ابن جوزی نیز این حدیث را از موضوعات دانسته‌اند (فتنی، بی‌تا، ص ۱۱۲ / ابن جوزی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۷۱).

در سند حدیث پنجم «عطاء» (عطاء خراسانی) قرار دارد که چنان‌که گذشت، وی روایات خود را از صحابه مرسل نقل می‌کرده و به آفت نسیان و عدم ضبط، دچار بوده است (ابن حجر، ۱۴۰۴، ج ۷، صص ۱۹۰-۱۹۱). علمای فن نیز به موضوع بودن این حدیث تصریح کرده‌اند (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱۰۳ / فتنی، بی‌تا، ص ۱۱۲ / ابن جوزی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۴۱).

۲-۱-۲. روایات مذمت عجم

«عجم» به کسانی گفته می‌شود که عرب نباشند و غالباً، به ایرانی‌ها اطلاق می‌شود؛ متعصبان نژادپرست عرب، اقوام غیر عرب را آماج احادیث جعلی ساختند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۲-۱-۲-۱. فارس

طبق شواهد تاریخی بنی عباس که از نژاد عرب بودند از خود ایرانی‌ها بیشتر زبان فارسی را ترویج می‌کردند (البانی، ۱۴۱۱، ص ۵۲۴ / امین، بی‌تا «الف»، ج ۱، ص ۷۲ / ممتحن، ۱۳۶۸، ص ۲۷۵). از این رو، احادیث فراوانی در ذم این زبان - که مذمت متکلمان به آن را نیز به دنبال داشت - جعل گردید:

الف) از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند: «هر کس می‌تواند زبان عربی را نیکو صحبت کند، به زبان فارسی صحبت نکند؛ زیرا موجب نفاق می‌شود»^۱ (حاکم نیسابوری، بی‌تا، ج ۴، ص ۸۷ / سیوطی، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۵۵۸).

۱. حَدَّثَنِي أَبُو عَمْرٍو سَعِيدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ الْعَلَاءِ الْمُطَوَّعِيُّ ثنا أَحْمَدُ بْنُ اللَّيْثِ بْنِ الْخَلِيلِ ثنا إِسْحَاقُ بْنُ إِبرَاهِيمَ الْجَرِيرِيُّ يَبْلُغُ ثنا عَمْرُو بْنُ هَارُونَ ثنا أُسَامَةُ بْنُ زَيْدِ اللَّيْثِيِّ عَنْ نَافِعِ بْنِ عَبْدِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَنْ أَحْسَنَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالْعَرَبِيَّةِ فَلَا يَتَكَلَّمَنَّ بِالْفَارِسِيَّةِ فَإِنَّهُ يُورِثُ النِّفَاقَ».

ب) از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند: «هر که به زبان فارسی صحبت کند، خبائثت افزون گردد و جوانمردی‌اش نقصان پذیرد»^۱ (حاکم نيسابوری، بی تا، ج ۴، ص ۸۸).

۲-۱-۲-۱-۱. بررسی اسناد روایات

ابن حجر احادیث یاد شده را که در تقبیح تکلم به زبان فارسی وارد شده، دارای اسناد واهی شمرده (ابن حجر، بی تا «ب»، ج ۶، ص ۱۲۸) و فتنی آنها را مردود دانسته است (فتنی، بی تا، صص ۱۱۲-۱۱۳). ضعف حدیث اول از ناحیه «اسامة بن زید» است؛ عقیلی وی را از «ضعفاء» یاد می‌کند (عقیلی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۷). ضعف حدیث دوم از ناحیه «طلحة بن زید» است که او با الفاظ: «مُنْكَرُ الْحَدِيثِ، مَرْوُكٌ وَ لَا يَحِلُّ الْاِحْتِجَاجُ بِخَبْرِهِ» جرح و تضعیف شده است (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۳۹).

۲-۲-۱-۲. نبط

«نبط» در اصل کسانی هستند که در مناطق آباد عراق ساکن شدند؛ این واژه بعدها، به توده مردم اطلاق گردید (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۴، ص ۱۷۷). در مذمت این قوم نیز احادیث فراوانی جعل گردیده است؛ نظیر:

الف) ابوهریره مردی را دید. ظاهرش او را شگفت زده کرد؛ پرسید: از کدام مردمانی؟ پاسخ داد: از کسانی که خداوند به آنان نعمت داده است، ابوهریره گفت: همه ما از کسانی هستیم که خداوند به آنان نعمت داده است، از کدام مردمانی؟ پاسخ داد: اهل زمین هستیم؛ ابوهریره گفت: همه ما اهل زمین هستیم؛ از کدام مردمانی؟ پاسخ داد: نبط؛ ابوهریره گفت: از من دور شو! از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: آنان قاتل پیامبران و یاری کننده ظالمان هستند؛ زمانی که خانه برگزیدند و عمارت بنا کردند، از آنان فرار کنید^۲ (طبرانی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۵۲).

۱. ... ثَنَا أَبُو فَرُوهَ حَدَّثَنِي أَبِي حَدَّثَنِي طَلْحَةُ بْنُ زَيْدٍ عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ عَنِ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ عَنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَنْ تَكَلَّمَ بِالْفَارِسِيَّةِ زَادَتْ فِي حُبِّيهِ وَتَقَصَّتْ مِنْ مُرْوَةِ تَه».

۲. ... إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبرَاهِيمَ التَّرْجُمَانِيُّ قَالَ نَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَالِكِ بْنِ مَعُولٍ عَنِ سَعِيدِ بْنِ مُسْلِمِ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: «رَأَى أَبُو هُرَيْرَةَ رَجُلًا فَأَعَجِبْتُهُ هَيْئَتُهُ فَقَالَ: مِمَّنِ الرَّجُلُ؟ قَالَ: رَجُلٌ مِمَّنْ أَعَمَّ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ: فَكُلْنَا مِمَّنْ أَعَمَّ اللَّهُ عَلَيْهِ، مِمَّنْ أَنْتَ؟ قَالَ: مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ. قَالَ: كُنَّا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ. مِمَّنْ أَنْتَ؟ قَالَ: مِنَ النَّبْطِ. قَالَ: تَنَحَّ عَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص): «فَتَلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَعْوَانُ الظَّالِمَةِ فَإِذَا اتَّخَذُوا الرَّبَاعَ وَشَيَّدُوا الثُّبْتَانَ فَالْهَرَبُ الْهَرَبُ».

ب) امام صادق (ع) فرمود: «ای هشام! نبط، از عرب و عجم نیستند. آنان را دوست و یاور مگیر؛ زیرا دارای ریشه‌هایی (ژن‌هایی) هستند که آنان را به بی‌وفایی، سوق می‌دهد»^۱ (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۵۶۶).

۲-۱-۲-۱-۲. بررسی اسناد روایات

در سند حدیث اول «عبدالرحمن بن مالک» حضور دارد که وی را با الفاظ «مَثْرُوكُ، كَذَّابٌ، يَضَعُ الْحَدِيثَ وَ لَيْسَ بِثِقَةٍ»، جرح کرده‌اند (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۵۸۵). سند حدیث دوم نیز صحیح به نظر نمی‌رسد: روایت را شیخ صدوق از پدرش از «محمد بن یحیی العطَّار» از «حسین بن ظریف» از «هشام» (هشام بن سالم) نقل کرده است. «هشام» نام مشترک چند راوی است و با راوی و مروی‌عنه تمییز داده می‌شود (خویی، ۱۴۱۳، ج ۲۰، ص ۲۸۸) و «حسین بن ظریف» را از راویان «هشام بن سالم» برشمرده‌اند؛ اما در هیچ‌یک از طرق شیخ صدوق به «هشام بن سالم»، «محمد بن یحیی العطَّار» وجود ندارد^۲ (همان، صص ۳۲۸-۳۲۹). این تنها روایتی است که شیخ صدوق با چنین سندی ذکر کرده است. حتی با فرض صحّت سند، روایت با نصّ آیات و احادیث صحیح - چنان‌که خواهد آمد - در تضاد است.

۲-۱-۲-۳. ترکان

در اوایل قرن سوم هجری و در خلافت معتصم عباسی، نژاد سومی وارد دولت بنی عباس گردید که ساکنان بغداد - مرکز حکومت - از حضور آنان ناخشنود بودند؛ زیرا سکونت و سپس، مهاجرت ترکان برای آنان شوم بود. سواران ترک به هنگام حضور، ضعیف‌ها و مریض‌ها را زیر سم ستوران خود لگدمال می‌کردند و پس از انتقال ترک‌ها از بغداد به قاطول (محلّی در نزدیکی سامراء) و از آنجا به سامراء، این امر تأثیرات ناگواری در تجارت و تمدن

۱. «حَدَّثَنَا أَبِي (ره) قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى الْعَطَّارُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ظَرِيفٍ عَنْ هِشَامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): «قَالَ يَا هِشَامُ التَّبَطُّ لَيْسَ مِنَ الْعَرَبِ وَ لَا مِنَ الْعَجَمِ فَلَا تَتَّخِذْ مِنْهُمْ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا فَإِنَّ لَهُمْ أُصُولًا تَدْعُو إِلَى غَيْرِ الْوَقَاءِ».

۲. و ما كان فيه عن هشام بن سالم فقد روئته عن أبي؛ و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد (رض) عن سعد بن عبد الله؛ و عبد الله بن جعفر الحميري جميعا عن يعقوب بن يزيد؛ و الحسن بن ظريف؛ و أيوب بن نوح، عن النضر بن سويد، عن هشام بن سالم، و روئته عن أبي (رض) عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير؛ و علي بن الحكم جميعا عن هشام بن سالم الجواليقي (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، صص ۴۲۴-۴۲۵).

بغداد از خود به جای گذاشت؛ از این رو، محدثان احادیثی در ذمّ ترکان وضع کردند که حاکی از احساس آنان و نیز عکس‌العمل مردم نسبت به ترک‌ها بود (امین، بی تا «ب»، ج ۱، ص ۷). به عنوان نمونه:

الف) از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند: «مادام که ترک‌ها شما را رها می‌کنند، از آنان دوری کنید؛ زیرا ترکان بنوقنطوره^۱ آنچه (حکومت) را خداوند به امتم واگذار کرده، غصب می‌کنند»^۲ (طبرانی، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۷). شیخ طوسی نیز این حدیث را با سند خود، به نقل از خدیفه، از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است^۳ (طوسی، ۱۴۱۴، ص ۶).

ب) شیخ صدوق از امام صادق (ع) نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «مادام که ترک‌ها شما را رها می‌کنند، آنان را رها کنید؛ زیرا (چون سگ‌ها) آسیب آنان بسیار سخت و شدید است»^۴ (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۹۲).

۲-۱-۲-۳-۱. بررسی اسناد روایات

«مروان بن سالم» در سند حدیث طبرانی و شیخ طوسی قرار دارد که علمای رجال، وی را «لَيْسَ بِثِقَةٍ، مَثْرُوكٌ، يَضَعُ الْحَدِيثَ، مُنْكَرُ الْحَدِيثِ» معرفی کرده‌اند (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۹۱). فتنی و ابن جوزی نیز حدیث را موضوع دانسته‌اند (فتنی، بی تا، ص ۱۱۴/ ابن جوزی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۳۵).

۱. بنوقنطوره ترک‌ها یا سودانی‌ها هستند و گویند قنطوره کنیز ابراهیم (ع) بوده و ترک‌ها و چینی‌ها از فرزندان وی متولد شدند. (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۴۲۲).

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ قَالَ: نَا عُمَانُ بْنُ يَحْيَى الْقُرْفَسَانِيُّ قَالَ: نَا عَبْدُ الْمَجِيدِ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ أَبِي رَوَادٍ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ سَالِمٍ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ، وَ شَقِيقِ بْنِ سَلَمَةَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «تَرَكُوا التُّرْكَ مَا تَرَكُواكُمْ فَإِنَّ مِنْ يَسْلُبُ أُمَّتِي مَا حَوَّلَهُمُ اللَّهُ، بَنُو قَنْطُورَاءَ».

۳. حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَنْبَارِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَنْزِيُّ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَ قَدْ سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ مِنَ الْعَنْزِيِّ، وَ قَرَأْتُهُ عَلَيْهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُسْلِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَجِيدِ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ أَبِي رَوَادٍ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ أَبِي وَاثِلٍ وَ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ خَدِيفَةَ بْنِ الْيَمَانِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «تَارَكُوا التُّرْكَ مَا تَرَكُواكُمْ، فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَسْلُبُ أُمَّتِي مُلْكَهَا وَ مَا حَوَّلَهَا اللَّهُ لِبَنِي قَنْطُورٍ بَنِي كِرْمَةَ وَ هُمُ التُّرْكَ».

۴. أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ النُّجَيْمِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعُودَةَ بِنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ (ع) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: «تَارَكُوا التُّرْكَ مَا تَرَكُواكُمْ فَإِنَّ كَلْبَهُمْ شَدِيدٌ وَ كَلْبُهُمْ حَسِيسٌ».

در سند روایت صدوق «مسعدة بن صدقة» بتری^۱ مذهب (طوسی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۶۸۸) یا عامی (همو، ۱۴۱۵، ص ۱۴۶) قرار دارد؛ فساد مذهب و عدم توثیق وی موجب ضعف سند حدیث است.

۲-۱-۲. زنگیان

از نژادهایی که در قرن سوم و چهارم، تأثیر بسزایی در تاریخ اسلام از خود به جای گذاشتند، زنگیان هستند (امین، بی تا «ب»، ج ۱، ص ۷). نژاد «زنگی» (الزنجی) گونه‌ای از سودان‌ها (سیاه‌پوستان) هستند (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۳۹۳). آنان اغلب از سواحل آفریقای شرقی گرد آمدند، در کثرت و اهمیت آنان همین بس که در نزدیکی بصره شورش کردند و دولت عباسی را تهدید نمودند و چهارده سال و چهار ماه (۲۵۵-۲۷۰ ق) آنان را به زحمت انداختند. این تقابل، پیکار نژادهای سیاه و سفید بود و داعی به این جنگ شخصی بود که ادعا می‌کرد نسبش به علی بن ابی‌طالب (ع) می‌رسد (امین، بی تا «ب»، ج ۱، ص ۷). البته، بیشتر علمای انساب آن را درست نمی‌دانند (فیض الاسلام، ۱۳۸۰، ص ۳۹۶).^۲ امام علی (ع) در خطبه ۱۲۸ نهج البلاغه به فتنه زنگیان اشاره فرموده‌اند (همان، ص ۳۹۶).

در مذمت زنگیان و به طور کلی سیاهان نیز احادیثی جعل گردیده است؛ نمونه‌ها:

الف) از سودان‌ها نزد پیامبر (ص) سخن به میان آمد؛ ایشان فرمودند: «سیاهان را فرو گذارید (نزد من یاد نکنید)؛ زیرا همّت آنان در شکم و شهوت است»^۳ (طبرانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۵۳).

۱. بتریه فرقه‌ای هستند که معتقدند علی (ع) برترین فرد بعد از رسول اکرم (ص) و شایسته‌ترین فرد برای امامت می‌باشد، در عین حال، امامت ابوبکر و عمر را خطا نمی‌دانند و در عثمان و مسأله قتلش توقّف می‌کنند (از اظهار نظر خودداری می‌کنند) (ابو الحسن اشعری، ۱۴۰۰، صص ۶۸-۶۹).

۲. فیض الاسلام گوید: وی از اهالی ری بود و در سال ۲۵۵ ق. آهنگ بصره نمود و غلامان زنگی را که کارکنان اهل بصره بودند به یاری خود دعوت نمود و به دستور او روز معینی باتفاق، خواجه‌های خود را کشته دور او گرد آمده، انواع فتنه و فساد را برای اهل بصره وارد ساختند (فیض الاسلام، ۱۳۸۰، ص ۳۹۶).

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْعَلَابِيُّ ثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ أَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: ذَكَرَ السُّودَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ (ص) فَقَالَ: «دَعَوْنِي مِنَ السُّودَانَ فَإِنَّمَا الْأَسْوَدُ بِيْطْنُهُ وَفَرَجِهِ».

ب) ابوریع شامی گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: «هیچ (برده) سودانی خریداری مکن و اگر ناگزیر شدی، از اهالی نوبه^۱ خریداری کن؛ زیرا آنان از کسانی هستند که خداوند درباره ایشان فرموده: «و از کسانی که گفتند ما نصرانی هستیم، از ایشان [نیز] پیمان گرفتیم؛ ولی بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند فراموش کردند» (المائده: ۱۵ / ۱۴) و بزودی، آن اندرز را یادآور خواهند شد و جماعتی از آنان همراه قائم (ع) ما قیام می‌کنند، و با کردها، ازدواج نکنید؛ زیرا آنان از جنس جنیان هستند که از آنان، پرده افکنده شده است»^۲ (همان، ج ۵، ص ۳۵۲).

ج) از امام باقر (ع) از پیامبر (ص) نقل شده است: «به قریش دشنام ندهید؛ به عرب کینه نورزید؛ موالی را خوار نکنید؛ با اهالی خوز^۳ همخانه نشوید و با آنان ازدواج نکنید؛ زیرا نژاد آنان به بی‌وفایی سوق می‌دهد» (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۹۳).

۲-۱-۲-۵-۱. بررسی اسناد روایات

وجود «سهل بن زیاد» - چنان‌که پیشتر به جرح او اشاره شد - در سند حدیث اول موجب ضعف حدیث است. از دیدگاه علامه مجلسی نیز این حدیث ضعیف محسوب می‌شود (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۰، ص ۵۶)؛ حدیث دوم هم مرسل است (همان، ۱۴۰۴، ج ۲۰، ص ۵۶)؛ علت ارسال آن، مشخص نبودن راوی «ابوریع» است و حدیث مرسل خود یکی از اقسام

۱. جماعتی از سودان هستند، «التَّوْبَةُ» سرزمین وسیع و طلاخیزی در جنوب مصر است، گویند بلال حبشی و لقمان حکیم از آنجا آمدند و جماعتی از محدثان بدانجا منسوب می‌باشند (مدنی، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۱۱۸).

۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): «لَا تَنْتَهَرِ مِنَ السُّودَانِ أَحَدًا فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَمِنَ التَّوْبَةِ فَإِنَّهُمْ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ﴾» (المائدة: ۱۴ / ۵). أَمَا إِنَّهُمْ سَيَذُكَّرُونَ ذَلِكَ الْحَظَّ وَ سَيَخْرُجُ مَعَ الْقَائِمِ (ع) مِثًّا عَصَابَةً مِنْهُمْ وَ لَا تُكْحَمُوا مِنَ الْأَكْرَادِ أَحَدًا فَإِنَّهُمْ جِسٌّ مِنَ الْجِنِّ كُشِفَ عَنْهُمْ الْغِطَاءُ».

۳. خوز: جماعتی از مردمان عجم و از فرزندان خوزان بن علیم بن سام بن نوح (ع) می‌باشند و خوز: نام همه سرزمین‌های خوزستان است که بین اهواز و فارس قرار دارند (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۸، ص ۶۴).

۴. أَبِي رَحِمَةَ اللَّهِ قَالَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ شَرِيكَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع): قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَا تَسْبُوا قُرَيْشًا وَ لَا تُبْغِضُوا الْعَرَبَ وَ لَا تُدْلُوا الْمَوَالِيَ وَ لَا تُسَاكِنُوا الْخُوزَ وَ لَا تُزَوِّجُوا إِلَيْهِمْ فَإِنَّ لَهُمْ عِرْفًا يَدْعُوهُمْ إِلَى غَيْرِ الْوَقَاءِ.

حدیث ضعیف است (غفّاری صفت و صانعی پور، ۱۳۸۴، صص ۷۰-۷۱). در سند حدیث سوم، شریک (شریک بن عبدالله)^۱، مذمت شده است (طوسی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۸۵). وی از راویان اهل سنت است و اغلب رجالیون، وی را تضعیف کرده‌اند (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۲، صص ۲۷۰-۲۷۴).

۲-۲. جعل احادیث در ذمّ عرب و مدح عجم

چنانکه گذشت، جعل احادیث علیه عجم، آنان - و در واقع شعوبیه - را به مقابله برانگیخت و از این رهگذر، احادیث فراوانی در مدح عجم و ذمّ عرب، وضع شد؛ «شعوبیان که در جعل حدیث و خلق روایات، تسلط داشتند از سویی، احادیث بسیاری در فضیلت ایرانیان جعل و به صحابه و تابعان موثّق، مستند کردند و از سویی دیگر، در مقابل احادیث ساختگی اعراب، روایاتی که دلالت بر فضیلت عجم بر عرب می‌کرد، جعل می‌کردند» (ممتحن، ۱۳۶۸، ص ۲۸۶)؛ و اینک نمونه‌ها:

الف) از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند: «ایرانی‌ها را دشنام ندهید؛ هر که آنان را دشنام دهد دیر یا زود، از او انتقام گرفته شود»^۲ (راغب اصفهانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۵۹/ امین، بی‌تا «الف»، ج ۱، ص ۷۵/ ممتحن، ۱۳۶۸، ص ۲۸۹).

ب) عبدالرحمن بن سلیمان روایت کرده است: «به زودی یکی از پادشاهان عجم بر همه شهرها، جز دمشق، غالب خواهد شد»^۳ (أبوداود، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۳۹۹/ ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۴۵).

ج) شیعه و سنی از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند: «من در زمان پادشاه عادل، انوشیروان، متولد شده‌ام»^۴ (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۴۹/ ثعالبی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۵۰۴).

۱. شریک بن عبدالله بن سنان؛ جد وی (سنان) به حسب روایات تاریخی، قاتل امام حسین (ع) است (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۲۷۰).

۲. قَالَ النَّبِيُّ (ص): «لَا تُسَبُّوا فَارِسًا فَمَا سَبَّهُ أَحَدٌ إِلَّا أَنْتَقِمَ مِنْهُ عَاجِلًا أَوْ آجَلًا».

۳. حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَامِرٍ الْمُرِّيُّ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَلَاءِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا الْأَعْيَسِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَلْمَانَ يَقُولُ: «سَيَأْتِي مَلِكٌ مِنْ مُلُوكِ الْعَجَمِ يَظْهَرُ عَلَى الْمَدَائِنِ كُلِّهَا إِلَّا دِمَشْقَ».

۴. «وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ ائْتَشِيرَوَانَ».

۲-۲-۱. بررسی اسناد روایات

حدیث اوّل گذشته از اینکه در مقابله با حدیث مجعول مدح عرب: «لا تبغضینی ...» وضع گردیده، از نوع مرسل است و در هیچ یک از جوامع روایی نقل نشده است. حدیث دوم نیز به دلیل ارسال، ضعیف محسوب می‌شود و حدیث سوم دروغین و فاقد اصل و اساس است (فتنی، بی‌تا، ص ۸۸ / صالحی شامی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۳۴۵)؛ بعلاوه، عادل نبودن انوشیروان از قطعیات تاریخ است (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۲۴).

۲-۳. بررسی محتوای روایات قومیتی

تمام روایاتی که طبق مضمون آنها قومی تحقیر و یا تکفیر شده‌اند، با نصّ قطعی آیات و روایات معتبر و متعدّدی که همه انسان‌ها را از هر نژاد و رنگ و ملیتی دارای ارزش و جایگاه یکسانی معرفی می‌کنند ناسازگار هستند.

قرآن، تنها معیار ارزش‌گذاری را امتیازات اخلاقی و فضایل روحانی می‌داند و تصریح می‌کند: هدف از دسته‌بندی‌ها که اختلاف‌ها را به همراه خود دارد این است که افراد و گروه‌ها یکدیگر را شناسایی کنند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (الحجرات: ۱۳/۴۹): «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است».

رسول خدا (ص)، در سفر حجّة الوداع، در بخشی از خطبه خود فرمودند: «... ای مردم، مالک و صاحب شما خداوند یکتاست. همه شما زاده آدم هستید و آدم از خاک خلق شده است (بنابراین، هیچ یک از شما بر دیگری برتری ذاتی ندارد). برترین شما نزد خداوند بانقواترین شماست، هیچ عربی به غیر عرب ترجیح ندارد مگر اینکه با تقوا پیش افتد»^۱ (ابن شعبه حرّانی، ۱۳۶۳، ص ۳۴).

۱. «... أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاءَكُمْ وَاحِدٌ كُلُّكُمْ لِآدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرَابٍ ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (الحجرات: ۱۳/۴۹) وَ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَىٰ عَجَمِيٍّ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ».

پیامبر اکرم (ص) با عبارت: «إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ آبَاءَكُمْ وَاحِدٌ كُلُّكُمْ لِأَدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ»، برتری نژادی انسان‌ها را نفی کرده‌اند و با جمله «لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَىٰ عَجَمِيٍّ فَضْلٌ»، فضیلت ذاتی قومی بر قوم دیگر و زبانی بر زبان دیگر را برچیده‌اند.

در سیره رسول خدا (ص) و اهل بیت (ع)، توصیه به ازدواج با بردگان و کنیزکان از اقوام مختلف گزارش شده است؛ برای نمونه: پیامبر (ص)، زینب - دختر عمه خود - را برای زید بن حارثه - برده آزاد شده خود - خواستگاری نمودند (قرشی، ۱۳۹۸، ص ۲۰۷).

کتاب قیّم کافی بابی با عنوان «إِنَّ الْمُؤْمِنَ كَفُوُ الْمُؤْمِنَةِ» (مرد مؤمن همشأن زن مؤمن است) دارد (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۳۳۹). مرحوم کلینی ذیل این عنوان، در حدیثی طولانی نقل می‌کند: «شخصی به نام منجیح بن رباح به خواستگاری دختری از پیروان امام باقر (ع) می‌رود، و او را به خاطر کراهت منظر، نیازمندی و غربت رد می‌کنند. آن خواستگار به خدمت امام باقر (ع) رسیده و شکایت می‌کند؛ امام (ع) به او می‌فرماید: به عنوان فرستاده من، نزد او (پدر دختر) برو و بگو محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) می‌گوید: دختری را با منجیح بن رباح تزویج کن و او را رد نکن. سپس امام (ع) به سیره رسول خدا (ص) اشاره می‌کند که ایشان "جویر" کوتاه قامت، زشت، نیازمند، عریان و سیاه پوست، اما نیک ایمان را با زلفا، دختر زید بن لیب، که از اشراف قبیله خود - بنی بیاضة - بود، تزویج کرد» (همان، ج ۵، صص ۳۳۹-۳۴۳).

اهل بیت (ع) در عمل نیز حقانیت گفتار خود را اثبات می‌کردند: امام صادق (ع) با بانویی به نام «حمیده بربریه» ازدواج می‌کند و امام کاظم (ع) از او متولد می‌شود (مفید، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۲۱۶) و امام رضا (ع) با بانویی به نام «سببگه» اهل نوبه (از شهرهای آفریقا) ازدواج می‌کند و امام جواد (ع) متولد می‌شود (همان، ج ۲، ص ۲۷۳).

نتیجه‌گیری

براساس آیات و روایات معتبر و سیره غیر قابل خدشه اهل بیت (ع)، همه انسان‌ها از هر نژاد، قوم و ملیتی، از کرامت و تمام حقوق انسانی برابر برخوردار بوده و تنها معیار برتری آنان بر یکدیگر، تقواست. از این رو، روایاتی که نسل کنونی بشر را به فرزندان نوح (ع) منتهی می‌کنند و غالب آنها تشعبات نژادی را به دنبال خطای برخی فرزندان ایشان بیان می‌دارند و نژادهای به ظاهر حقیر را به آنان نسبت می‌دهند اسنادی ضعیف و محتوایی معارض با آیات و

روایات معتبر دارند و براساس برخی روایات، نسل بشر فقط از فرزندان نوح (ع) نیست. ریشه‌های این روایات در اندیشه‌های یهود قابل شناسایی است. همچنین، روایاتی که طبق مفاد آن‌ها زبان، نژاد، قوم و ملتی به دلیل ویژگی‌های طبیعی و ذاتی و نه روحانی و اکتسابی تحقیر شده و فاقد کرامت انسانی معرفی می‌شوند از نظر سند ضعیف می‌باشند و محتوای آنها با نصوص قرآنی و روایی معتبر ناسازگار است. تبعیض‌ها، تعصبات نژادی و قومی و حضور مؤثر اقوام غیر عرب در تحولات سیاسی و اجتماعی سده‌های نخستین اسلامی، زمینه‌ساز جعل این احادیث بوده‌اند.

منابع و مأخذ

- قرآن كريم؛ ترجمه: محمد مهدي فولادوند، تهران: دار القرآن الكريم، ١٤١٥ ق.
١. ابن اثير جزري، مبارك بن محمد بن عبدالكريم؛ *النهاية في غريب الحديث و الاثر*؛ تحقيق: محمود محمد طناحي، ج ٤، قم: موسسه مطبوعاتي اسماعيليان، ١٣٦٧ ش.
 ٢. ابن الجوزي، ابوالفرج عبدالرحمن بن علي؛ *الموضوعات*؛ المدينة: المكتبة السلفية، ١٣٨٦ ق.
 ٣. ابن حبان، محمد؛ *الثقات*؛ هند، حيدرآباد الدكن: مؤسسة الكتب الثقافية، ١٣٩٣ ق.
 ٤. —؛ *كتاب المجروحين*؛ تحقيق: محمود إبراهيم زايد، مكة: دار الباز للنشر والتوزيع، بي تا.
 ٥. ابن حجر، شهاب الدين أحمد بن علي؛ *تهذيب التهذيب*؛ بيروت: دار الفكر، ١٤٠٤ ق.
 ٦. —؛ *طبقات المدائسين*؛ تحقيق: عاصم بن عبد الله القريوني، عمان: مكتبة المنار، بي تا «الف».
 ٧. —؛ *فتح الباري*؛ ج ٢، بيروت: دارالمعرفة، بي تا «ب».
 ٨. ابن حنبل، احمد؛ *المسند*؛ بيروت: دار صادر، بي تا.
 ٩. ابن شعبة حراني، حسن بن علي؛ *تحف العقول عن آل الرسول*؛ تصحيح و تعليق: علي أكبر غفاري، ج ٢، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ١٣٦٣ ش.
 ١٠. ابن شهر آشوب، محمد بن علي؛ *مناقب آل أبي طالب*؛ تصحيح و شرح و مقابلة: لجنة من أساتذة النجف الأشرف، نجف: المكتبة الحيدرية، ١٣٧٦ ش.
 ١١. ابن طباطبا، محمد بن علي؛ *الفخرى في آداب السلطانية و الدول الاسلامية*؛ بيروت: دارالقلم العربي، ١٤١٨ ق.
 ١٢. ابن العبري، ابوالفرج بن اهرن؛ *مختصر تاريخ الدول*؛ ترجمه: عبدالمحمد آبي، تهران: انتشارات علمي و فرهنگي، ١٣٧٧ ش.
 ١٣. ابن عدي، عبد الله؛ *الكامل في ضعفاء الرجال*؛ ج ٢، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٩ ق.
 ١٤. ابن عساکر، ابوالقاسم علي بن الحسن؛ *تاريخ مدينة دمشق*؛ تحقيق: علي شيري، بيروت: دارالفكر، ١٤١٥ ق.
 ١٥. ابن غضائري، أحمد بن الحسين؛ *الرجال*؛ تحقيق: سيد محمدرضا جلالی، تهران: دارالحديث، ١٤٢٢ ق.
 ١٦. ابن قتيبة، أبو محمد عبدالله بن مسلم؛ *المعارف*؛ ج ٢، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٢ م.
 ١٧. أبوداود، ابن الأشعث السجستاني؛ *السنن*؛ تحقيق: سعيد محمد اللحام، بيروت: دارالفكر، ١٤١٠ ق.
 ١٨. ابوالحسن اشعري، علي بن اسماعيل؛ *مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين*؛ ج ٣، آلمان: فرانس شتاينر، ١٤٠٠ ق.
 ١٩. الباني، محمدناصر؛ *ضعيف سنن الترمذي*؛ بيروت: المكتبة الاسلامي، ١٤١١ ق.
 ٢٠. امين، احمد؛ *ضحى الاسلام*؛ ج ١٠، بيروت: دارالكتاب العربي، بي تا «الف».
 ٢١. —؛ *ظهر الاسلام*؛ ج ٥، بيروت: دارالكتب العربي، بي تا «ب».
 ٢٢. ترمذي، محمد بن عيسى؛ *السنن*؛ تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، ج ٢، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٣ ق.
 ٢٣. *تورات*؛ بي جا: بي نا، بي تا.

۲۴. ثعالی، ابومنصور عبدالملک بن محمد؛ *یتیمه الدهر*؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۳ ق.
۲۵. حاکم نیسابوری، محمد بن عبد الله بن محمد؛ *المستدرک علی الصحیحین*؛ بیروت: دارالفکر، بی تا.
۲۶. حسینی زبیدی، محمد مرتضی؛ *تاج العروس من جواهر القاموس*؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
۲۷. خویی، السید ابوالقاسم الموسوی؛ *معجم رجال الحدیث*؛ ج ۵، بی جا: بی نا، ۱۴۱۳ ق.
۲۸. دروزة، محمد عزت؛ *التفسیر الحدیث*؛ قاهرة: داراحیاء الکتب العربیة، ۱۳۸۳ ق.
۲۹. ذهبی، شمس الدین؛ *تذکره الحفاظ*؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۳۰. —؛ *میزان الاعتدال*؛ تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دار المعرفة، ۱۳۸۲ ق.
۳۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ *محاضرات الادباء*؛ بی جا، بی نا، بی تا.
۳۲. سلطانی، محمد علی؛ «*تأملی در چند روایت حضرت عبدالعظیم (ع)*»؛ مندرج در مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم (ع)، تهران: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۸۲ ش.
۳۳. سیوطی، جلال الدین؛ *الجامع الصغیر*؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.
۳۴. صالحی شامی، محمد بن یوسف؛ *سبل الهدی و الرشاد*؛ بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ ق.
۳۵. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی؛ *علل الشرائع*؛ النجف: منشورات المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ ق.
۳۶. —؛ *کمال الدین و تمام النعمه*؛ تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۵ ق.
۳۷. —؛ *من لا یحضره الفقیه*؛ تحقیق: علی اکبر غفاری، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۳۸. طباطبائی، سید محمد حسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۳۹. طبرانی، سلیمان بن احمد؛ *المعجم الاوسط*؛ بی جا: دارالحرمین، ۱۴۱۵ ق.
۴۰. —؛ *المعجم الکبیر*؛ تحقیق: حمدی السلفی، ج ۲، الموصل: مکتبه العلوم والحکم، ۱۴۰۴ ق.
۴۱. طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*؛ ج ۳، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۴۲. طبری، محمد بن جریر؛ *تاریخ الطبری*؛ ج ۴، لبنان: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق.
۴۳. طوسی، محمد بن الحسن؛ *اختیار معرفة الرجال*؛ تحقیق: السید مهدی الرجایی، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۴ ق.
۴۴. —؛ *الرجال*؛ تحقیق: جواد القیومی الإصفهانی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۵ ق.
۴۵. —؛ *الامالی*؛ قم: دارالتقافة، ۱۴۱۴ ق.
۴۶. عرب، مرتضی و نقی زاده، حسن؛ «*بازکاوی اعتبار رجالی محمد بن سنان*»؛ دانشگاه یزد: مجله کتاب قیّم، سال اول، شماره دوم، ۱۳۹۰ ش.
۴۷. عقیلی، محمد بن عمرو؛ *الضعفاء*؛ تحقیق: عبدالمعطی أمین قلجعی، ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.
۴۸. غفاری صفت، علی اکبر و صانعی پور، محمد حسن؛ *دراسات فی علم الدراییه (تلخیص مقیاس الهدایه)*؛ تهران: دانشگاه امام صادق (ع) و سمت، ۱۳۸۴ ش.
۴۹. فتنی هندی، محمد طاهر بن علی؛ *تذکره الموضوعات*؛ بی جا، بی نا، بی تا.

۵۰. فیض الاسلام، سیّدعلی نقی؛ ترجمه و شرح نهج البلاغة؛ ج ۶، تهران: مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الإسلام، ۱۳۸۰ ش.
۵۱. قرشی، باقر شریف؛ النظام السياسي في الاسلام؛ بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۹۸ ق.
۵۲. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر قمی؛ تحقیق: سیّدطیّب موسوی جزایری، ج چهارم، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۷ ش.
۵۳. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج ۴، تصحیح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۵۴. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار؛ ج ۲، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۵۵. —؛ مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۲، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ ق.
۵۶. مدنی، علی خان بن احمد؛ الطراز الاول؛ ج ۱، مشهد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، ۱۳۸۴ ش.
۵۷. مزّی، جمال الدین یوسف؛ تهذیب الکمال؛ تحقیق: بشار عواد معروف، ج ۴، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۶ ق.
۵۸. مستوفی، حمدالله بن ابوبکر؛ تاریخ گزیده؛ تحقیق: عبدالحسین نوایی، ج ۳، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۴ ش.
۵۹. مطهری، مرتضی؛ حجاب؛ ج ۳۴، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۰ ش.
۶۰. مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ الارشاد في معرفة حجج الله على العباد؛ ج ۲، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.
۶۱. ممتحن، حسین علی؛ نهضت شعوبیه: جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی؛ ج ۲، بی جا: انتشارات باورداران، ۱۳۶۸ ش.
۶۲. میدان، احمد بن محمد میدان النیسابوری؛ مجمع الامثال؛ مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶ ش.
۶۳. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی؛ الرجال؛ ج ۵، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۶۴. یعقوبی، احمد بن ابویعقوب؛ تاریخ یعقوبی؛ ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، ج ۶، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ ش.